

تأویلات عرفانی در آثار جامی

براساس نظریه تجلی در عرفان نظری

محمد خدادادی*

چکیده: تأویل از جمله علوم مهم در فهم معنای باطنی آیات قرآن و احادیث است. از جمله عارفانی که به این موضوع توجه ویژه نشان داده، جامی است. تأویلات جامی از آیات قرآن و احادیث نبوی، بسیار قابل توجه است. وی در توضیح معانی باطنی آیات و روایات از ژرف‌ترین اندیشه‌های عرفان نظری، سود برده است. نمود این مسئله در تأویلات قرآنی او شامل: تأویل جنت به ذات، ارض به حقایق اعیان، سماوات به اسما و صفات و نجم به انوار منعکسه از حقیقت محمدی است. وفور اصطلاحات مربوط به عرفان نظری، نشان‌دهنده تسلط جامی بر این علم ژرف و عمیق است.

جامی در تأویل احادیث نبوی نیز از خود نبوغ و ابتکاری ویژه نشان داده است. در پژوهش حاضر، همه آثار منظوم و منثور جامی مورد بررسی قرار گرفته و پس از احصا و بررسی دقیق تأویلات عرفانی او- با رویکردی ویژه به عرفان نظری- به مقایسه و سنجش تأویل‌های قرآنی او با چند تفسیر مهم عرفانی پیش از جامی و همچنین مقایسه تأویلات او از احادیث نبوی با چند متن مهم عرفانی ادبیات فارسی پرداخته شده است. سپس تشابهات و تفاوت‌های این متون بررسی شده است.

کلیدواژه‌ها: تأویل قرآن، تأویل احادیث نبوی، عبدالرحمن جامی، عرفان نظری

e-mail : khodadadi@yazd.ac.ir

* استادیار و عضو هیئت علمی دانشگاه یزد

دریافت مقاله: ۱۳۹۴/۳/۱۵؛ پذیرش مقاله: ۱۳۹۴/۵/۱۱

مقدمه:

یکی از مفاهیم برجسته‌ای که در طول تمدن بزرگ اسلامی مورد توجه بیشتر متفکران و اندیشمندان مسلمان قرار گرفته، مبحث تأویل و تفسیر است. از همان ابتدای ظهور اسلام تاکنون متکلمان، فیلسوفان و عارفان بسیاری در این زمینه سخن گفته‌اند و نظریات خویش را در این باب بیان نموده‌اند. بسیاری از عارفان مسلمان که در ادبیات فارسی نیز جزء شاخصه‌های برجسته محسوب می‌شوند، در آثار خود، علاوه بر بیان دیدگاه‌های کلی در زمینه تفسیر و تأویل، به تأویل عرفانی بسیاری از آیات قرآن و روایات حضرت رسول (ص) نیز پرداخته‌اند. مثنوی مولوی، تمهیدات عین‌القضات همدانی، کشف الاسرار میدی و مقالات شمس تبریزی از نمونه‌های برجسته این آثار هستند.

یکی دیگر از شخصیت‌های برجسته ادبیات عرفانی فارسی، عبدالرحمان جامی است. او نیز همچون سایر بزرگان ادبیات عرفانی، در آثار فراوان خود، به گونه‌های مختلف به تأویل و تفسیر عرفانی آیات قرآنی و احادیث نبوی پرداخته و تفاسیر عرفانی قابل توجه و بدیعی از آنها عرضه کرده که به نوبه خود بسیار ارزشمند و چشمگیر هستند.

جامی از زمره دانشمندان و عارفان برجسته تاریخ تمدن ایران اسلامی است که در بیشتر علوم رسمی روزگار خود تبحر داشته است (رک: افصح‌زاده، ۱۳۷۷: ۱۱۶ - ۱۱۲). جایگاه علمی - ادبی او تا آنجاست که عده‌ای او را «خاتم الشعرا» ادبیات فارسی نامیده‌اند؛ چرا که ظاهراً پس از او کسی با این گستره علمی - ادبی در تاریخ ادبیات فارسی ظهور نکرده است (مایل هروی، ۱۳۷۷: ۱۳۴). سیری در آثار گوناگون منظوم و منثور او نشان می‌دهد که این لقب تا چه اندازه شایسته مقام علمی اوست. وی در حوزه ادبیات صاحب آثار ارزشمندی چون بهارستان، دیوان اشعار و هفت مثنوی موسوم به هفت اورنگ است. از آثار وی در حوزه علوم نقلی: اربعین، شواهد النبوه و رسالاتی در اصول دین، فقه، مناسک حج و کتاب‌های دیگر را می‌توان نام برد. در حوزه عرفان نظری، صاحب آثار گرانسنگی همچون شرح فصوص الحکم ابن عربی، نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص، شرح قصیده تأثیه ابن فارض و رساله‌های لوامع و لویح است. این تعدد آثار در حوزه‌های مختلف نشان‌دهنده پویایی ذهن و نبوغ بالای جامی است.

یکی از نکات قابل توجه و ارزشمند در آثار جامی، تأویل‌های عرفانی بدیع و کم نظیری است که وی از آیات قرآن و روایات نبوی عرضه کرده است. ویژگی بارز این تفاسیر، توجه ویژه جامی به عرفان نظری و مباحث وجودشناسانه مندرج در آن است که باعث شده تأویلات وی نسبت به تأویلات و تفاسیر عرفانی پیش از او از نوعی تازگی نیز برخوردار باشند.

در پژوهش حاضر برای نشان دادن میزان بدیع بودن و کم نظیری این تفاسیر عرفانی، آن‌ها را با پنج تفسیر مهم عرفانی از جمله: تفاسیر تستری، قشیری، میدی، بقلی و ابن عربی که پیش از روزگار جامی به رشته تحریر درآمده‌اند، مقایسه کرده‌ایم.^۱ همچنین تأویلات عرفانی او از احادیث نبوی را نیز با تأویلات چند عارف برجسته ادب فارسی همچون: عین‌القضات همدانی، شمس تبریزی، مولوی، شیخ محمود شبستری و شارحان گلشن راز او سنجیده‌ایم که نتایج آن در ضمن نوشتار بیان خواهد شد.^۲

تأویل

مبحث تأویل سابقه‌ای طولانی در تمدن بشری دارد به طوری که از یونان باستان (ساروخانی، ۱۳۷۰: ۹۰۸) تا تمدن‌هایی که براساس ادیان شکل گرفته‌اند، همچون پیروان آیین یهود و مسیحیان، این موضوع مورد توجه واقع شده (قاسم‌پور، ۱۳۸۱: ۶۰-۳۲) و حتی در روزگار معاصر نیز به عنوان یکی از مسائل مهم علوم انسانی مورد تأکید فیلسوفان و متفکران قرار گرفته و نظریات گوناگونی در مورد آن مطرح می‌شود (احمدی، ۱۳۸۶: ۴۹۷).

در تاریخ تمدن اسلام نیز تأویل جایگاه ویژه‌ای دارد، به طوری که برخی معتقدند که این موضوع در صدر اسلام، توسط خود پیامبر (ص) و صحابه بزرگواری چون حضرت علی (ع) مطرح شده است (رک: امامی، ۱۳۸۵، ج ۱۴: ۳۹۲-۳۸۷). البته ریشه این موضوع به خود قرآن، خصوصاً آیه هفت سوره مبارکه آل‌عمران برمی‌گردد که:

به سبب پیچیدگی و ابهام موجود در عبارت، یکی از پرگفتگوترین آیات برای مفسران بوده و خود مبنای اختلافی وسیع درباره چستی تأویل و حیطه‌های آن بوده است (پاکچی، ۱۳۸۵، ج ۱۴: ۳۷۱).

در طول تمدن اسلامی، تفسیرهای فراوانی بر قرآن کریم نوشته شده که از این میان، چندین تفسیر دارای رویکرد عرفانی و تأویل محور هستند. به عنوان نمونه می توان به تفسیر منسوب به امام جعفر صادق^(ع)، *المواقفِ نَفْرَى*، *لطائف الاشاراتِ قشیری* و تفسیر *تُسْتَرَى* اشاره کرد. از نظر لغوی:

تأویل از ریشه آل الشيء یؤول الی الکذا است. یعنی: رجوع کرد و به سوی آن برگشت. مراد از تأویل، گرداندن ظاهر لفظ، از وضع اصلی اش به سوی معنایی است که نیازمند دلیل است، به نحوی که اگر آن دلیل نمی بود، ظاهر لفظ کنار گذاشته نمی شد (این اثر، بی تا: ص ۸۰).

در تأویل سه رکن اصلی شکل می پذیرد: یکی امر تأویل پذیر یا موضوع تأویل، دیگر تحقق اصلی که مرجع تأویل است و سوم واسطه یا تأویل گر (پاکتچی، ۱۳۸۵، ج ۱۴: ۳۷۱). در معرفت شناسی عرفانی، تأویل به معنای پی بردن به باطن و حقیقت آیات و روایات است؛ چرا که از این دیدگاه، این متون مقدس، علاوه بر معنای ظاهری، دارای بطن هایی نیز هستند و آشنایان به حریم تأویل و عارفان حقیقی می توانند به لایه های باطنی و پنهان آن ها پی ببرند. از این منظر، «تأویل اشاره ای قدسی و معارفی سبحانی است، که سالکان را از خلال عبارات منکشف می شود و دل های عارفان را از ابرهای غیب سیراب می کند» (ذهبی، ۱۳۹۶: ۱۳). به عبارت دیگر، تأویل قرآن مجید با معانی باطنی و معانی فراتر از تفسیر سر و کار دارد و چنان که بعضی از پژوهان گفته اند، تفسیر، به عبارت می پردازد و تأویل، به اشارت؛ و تأویل قرآن مجید، نظر به وجود متشابهات امری ناگزیر است (خرمشاهی، ۱۳۷۵، ج ۴: ۶۱).

روایات بسیاری نیز در مورد وجود بطن های قرآن و لایه های پنهان آن وجود دارد. از جمله: «مَا فِي الْقُرْآنِ آيَةٌ إِلَّا وَ لَهَا ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ وَ مَا فِيهِ حَرْفٌ إِلَّا وَ لَهُ حَدٌّ وَ لِكُلِّ حَدٍّ مَطْلَعٌ» (بحرانی، بی تا: ۲۰؛ صفار، ۱۳۶۲: ۲۱۶). همچنین مولا علی^(ع) در نامه ای به معاویه نوشت: از رسول خدا^(ص) شنیدم که فرمود: «لَيْسَ مِنَ الْقُرْآنِ آيَةٌ إِلَّا وَ لَهَا ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ وَ مَا مِنْ حَرْفٍ إِلَّا وَ لَهُ تَأْوِيلٌ» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۵۵).

به‌هرحال، باید دانست که تأویل در شکل‌گیری و پیشرفت تمدن اسلامی نقش قابل ملاحظه‌ای داشته است، به‌طوری‌که برخی از خاورشناسان معتقدند: «بدون تأویل، نه حکمت اشراقی سهروردی وجود داشت، نه به‌طورکلی این پدیدار معنوی که مفهوم اسلام را دگرگون می‌سازد، یعنی: حکمت عالیهِ شیعه» (کرین، ۱۳۸۳: ۱۰۷). برخی از متفکران معاصر مسلمان نیز بر این باورند که تمدن اسلامی، تمدن متن است و تمدن متن نیز بر پایه تأویل استوار است (ابوزید، ۱۳۸۰: ۳۸۸).

چنان‌که مشاهده می‌شود، تأویل همواره در طول تاریخ تمدن اسلامی از اهمیت ویژه برخوردار بوده و همین امر سبب شده که جامی نیز در آثار گوناگون خود به تأویلات عرفانی بدیعی از برخی آیات قرآنی و احادیث نبوی بپردازد. در ادامه، ابتدا تأویلات قرآنی جامی بررسی می‌شوند و سپس به واکاوی تأویلات وی از احادیث نبوی پرداخته خواهد شد.

الف. تأویلات عرفانی جامی از آیات قرآنی

تأویل «الف» بسم الله به «نور وحدت» و «با» به «کثرت»

جامی در تأویل «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، به تجزیه حروف آن پرداخته و سپس به تأویل علت اظهار و اخفای این حروف می‌پردازد. به عقیده وی، الف بسم الله در ابتدا، ظاهر و آشکار بوده است، اما با پدید آمدن «ب» این الف پنهان شده است. جامی در توضیح این نظر خود به تأویل جالبی دست زده است، به‌طوری‌که «الف» را در بسم الله، نشان از «سرّ وحدت» یا «نور وحدت» دانسته که با پیدایش کثرات - که نمود آن در بسم الله همان «ب» است - این وحدت مخفی گشته و از چشم پنهان شده است، چنان‌که گوید:

«الف اسم» بیش‌تر از «با»	بود بسیار ظاهر و پیدا
«بی» چو آمد پدید، «الف» در بسم	مخفی گشت همچو جان در جسم
بود پیش از وجود خلق جهان	«سرّ وحدت» چنان‌که بود عیان
حکم «کثرت» چو یافت وصف ظهور	سرّ وحدت شد اندر آن مستور

(جامی، ۱۳۶۱: ۸۲)

بحث «کثرت» و «وحدت»، همان صورت اصطلاحی مبحث آفرینش است که در آن، منظور از «کثرت»، همان موجودات یا عوالم است و منظور از «وحدت»، اطلاق ذات و یگانگی حق تعالی است. اینکه چگونه از واحد مطلق، این همه کثرات پدید آمده و با وجود کثرت ظاهری خللی در وحدت و یگانگی ذات راه نیافته، همواره مورد بحث فلاسفه و عارفان بوده است. هر یک از ایشان برای تبیین این مسئله به توجیهاات خاصی دست زده‌اند؛ به طوری که برخی فلاسفه از قاعده «فیض» استفاده کرده‌اند و معتقدند که «کثرات» در واقع فیوضات «فیاض واحد» اند که به صورتی دفعی و غیرزمانی از او صادر شده‌اند و مبدأ خود را بدون تغییر ترک کرده‌اند، به طوری که در مبدأ فیاض هیچ کاستی و تغییری رخ نداده است (رک: رحیمان، ۱۳۸۱: ۹۱-۸۲).

از سوی دیگر عارفان برای توجیه پیدایش کثرات، از اندیشه «تجلی» سود برده‌اند. آنان معتقدند که از خداوند چیزی «صادر» نشده است؛ زیرا صدور چیزی از چیز دیگر، مستلزم محدود کردن مصدر صدور است، در حالی که وجود حق تعالی بی‌نهایت است و مسلم است که از بی‌نهایت نه می‌توان چیزی خارج کرد و از آن کاست و نه می‌توان چیزی بر آن افزود.

شاید توضیح ساده این دیدگاه از طریق همان قاعده معروف ریاضی بهتر قابل درک باشد، که در آن ثابت شده حاصل هر عدد بر روی بی‌نهایت صفر خواهد بود. به عبارت دیگر، هرگونه کثرتی در وحدت ذات، نابود و ناچیز است. پس این «کثرات» یا «معدودات» دارای هستی حقیقی نیستند که قابل صدور باشند. در دیدگاه عارفان، آنچه در مسئله آفرینش رخ داده، در واقع تجلی نور ذات حق بوده است، به این صورت که کثرات یا همان موجودات و عوالم را کمعات و انوار و تجلیات وجود حق می‌دانند که به تعبیر آشکارتر از آن‌ها به «مظاهر» تعبیر می‌شود. به بیان دیگر، کثرات، مظاهر وجود حق‌اند که حق تعالی در هر یک از آن‌ها با توجه به استعداد و قابلیت آن تجلی کرده است.

به این ترتیب، کثرات از خود وجود حقیقی ندارند، بلکه وجود آن‌ها نسبی است. مانند سایه که وجود آن وابسته به شخص صاحب سایه است و اگر شخص نباشد، سایه هم نخواهد بود. به همین ترتیب، کثرات و موجودات نیز، سایه‌های وجود حق‌اند که به او قائم و موجودند و از خود وجود مستقل ندارند؛ به عبارت دیگر، امور اعتباری‌اند (رک: خوارزمی، ۱۳۶۴، ج ۱: ۲۶؛ لاهیجی، ۱۳۸۳:

بنابراین به اعتقاد عارفان:

وجود اندر کمال خویش ساری است
تعیّن ها امور اعتباری است
امور اعتباری نیست موجود
عدد بسیار و یک چیز است موجود
(شبهت‌ری، ۱۳۸۴: ۷۱)

چنان که گفته شد، از این امور اعتباری به سایه هم تعبیر می‌شود، چنان که عطار گوید:
وجود جمله ظلّ حضرت توست
همه آثار صنع و قدرت توست
(عطار، ۱۳۸۶: ۸۹)

و گاه نیز آن‌ها را به موج‌های دریا تشبیه می‌کنند که در اثر باد ایجاد شده‌اند و درحقیقت وجودی مستقل از دریا ندارند. به طوری که اگر باد فروکش کند، اثری از موج نخواهد ماند. این مسئله در بیان جامی این گونه به تصویر درآمده است:

موج‌هایی که بحر هستی راست
جمله مر آب را حباب بود
گرچه آب و حباب باشد دو
درحقیقت، حباب، آب بود
پس ازاین‌رو هستی اشیا
راست چون هستی سراب بود
(جامی، ۱۳۷۰: ۶۷)

همان‌طور که از تأویل جامی پیداست، وی نیز عقیده عارفان را پذیرفته است، چون معتقد است که از زمانی که «حکم کثرت» وصف «ظهور» یافته، «سرّ وحدت» مخفی شده است. بنابراین جامی نیز، «کثرات» را ظهورات حق تعالی یا همان «سرّ وحدت» دانسته و بر این عقیده است که «الف» بسم الله، نمودار همان «سرّ وحدت» است که با ظهور «کثرات» یا همان «ب» و متصل شدن آن به «اسم» الف اسم مخفی شده و به صورت «بسم» درآمده است.

مشابه تأویل جامی در هیچ‌یک از تفاسیر عرفانی دیده نمی‌شود. در تفسیر تستری و عرائس البیان بقلی بحثی از حروف «بسم الله» به میان نیامده است. قشیری در لطائف الاشارات «باء» بسم الله را حرف تضمین دانسته و می‌گوید: «الْبَاءُ فِي بَسْمِ اللَّهِ حَرْفُ التَّضْمِينِ: أَيْ بِاللَّهِ ظَهَرَتِ الْحَادِثَاتُ وَبِهِ وَجَدَتِ الْمَخْلُوقَاتُ»،^۳ (قشیری، بی‌تا، ج ۱، ۴۴) میباید در کشف الاسرار، بسم الله را اشاره به «بهاء احدیت» دانسته و سپس هر یک از حروف «بسم» را مربوط به گروهی خاص در نظر گرفته و چنین می‌گوید: «باء برّ او بر بندگان او، سین سرّ او با دوستان او، میم منت او بر

مشتاقان او» (میبدی، ۱۳۷۱، ج ۱، ۵) در تفسیر ابن عربی نیز منظور از باء بسم الله «عقل اول» دانسته شده که نخستین آفریده است و به اعتقاد وی موجودات دیگر از این باء پدید آمده‌اند.

تأویل «جَنَّت» به «ذات»؛ «ارض» به «حقایق اعیان» و «سموات» به «صفات یا اسما» «و سَارَعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ» (آل عمران: ۱۳۳)؛ بر یکدیگر پیشی بگیرد برای آمرزش پروردگار خویش و رسیدن به آن بهشت که پهنایش به قدر همه آسمان‌ها و زمین است و برای پرهیزکاران مهیا شده است.

جامی در مثنوی سلسله الذهب از هفت / اورنگ خود به تأویل بدیعی از آیه فوق پرداخته و

در آن «جَنَّت» را به «ذات» تأویل کرده و چنین می گوید:

اصلِ جَنَّت، جَنَّةُ الذَّاتِ است عَرْضُهَا الْأَرْضُ وَ السَّمَوَاتِ است

(جامی، ۱۳۶۱، ۱۳۱)

«ذات حق تعالی» مقامی است که همواره از اندیشیدن به آن بر حذر داشته شده است. چنان که در حدیث نبوی آمده است: «تَفَكَّرُوا فِي كُلِّ شَيْءٍ وَ لَا تَفَكَّرُوا فِي ذَاتِ اللَّهِ»؛ در نعمت‌های خدا بیندیشید اما از اندیشیدن به ذات حق پرهیزید (پاینده، ۱۳۸۲، ۳۸۹) این تحذیر تاحدی است که گاه عارفان، اندیشیدن به ذات را گناه دانسته و گفته‌اند:

در آلا فکر کردن شرط راه است ولی در ذات حق، عین گناه است

(شبستری، ۱۳۸۴، ۵۱)

«مقام ذات» در مباحث مربوط به عرفان نظری و عملی از اهمیت ویژه برخوردار است. در عرفان نظری این مقام، مصدر تجلیات الهی است و از آن به «حضرت غیب» هم تعبیر می‌کنند (فونوی، ۱۳۸۵، ۵۸) و راهیابی اندیشه را به آن محال می‌دانند:

بُود در ذات حق اندیشه باطل محال محض دان تحصیل حاصل

(شبستری، ۱۳۸۴: ۵۱)

در عرفان عملی نیز که تجلیات الهی در «قوس صعود» مطرح می‌شود و منظور از آن «انکشاف شمس حقیقت حق تعالی بر دل سالک» است (کاشانی، ۱۳۶۷: ۱۲۹)، مقام ذات و تجلی خاص آن مربوط به فنای مطلق است و از آن به «تجلی ذاتی»، «توحید ذاتی» یا مقام «محقق» هم تعبیر می‌شود (قشیری، ۱۳۶۷: ۴۰). چنان‌که در تأویل جامی پیداست، وی منظور از «جنت» را همان «مقام ذات» دانسته که اصل همه جئات و مصدر همه زیبایی‌هاست.

جامی در تکمیل تأویل و تفسیر خود از این آیه، به بیان مفهوم «ارض» و «سما» پرداخته و ارض را به «حقایق اعیان» تأویل نموده است که در نشیمن امکان مستقرند:

ارض چه بود؟ حقایق اعیان مستقر در نشیمن امکان

(جامی، ۱۳۶۱: ۱۳۱)

منظور از حقایق اعیان، در این بیت جامی، همان «اعیان ثابته» است که از نکات کلیدی در فهم تجلیات الهی به شمار می‌رود. اعیان ثابته، عبارت از «صور علمیه، اعم از جزئی و کلی است» (حسن‌زاده آملی، ۱۳۹۰: ۲۹). توضیح این سخن، آن است که هر موجودی در ازل دارای یک «صور علمیه یا عین ثابت» است که وجود خارجی آن، متناسب با آن عین ثابت و به اقتضای آن شکل می‌گیرد (عفیفی، ۱۳۸۰: ۷۰). به بیان دیگر، اعیان ثابته را مظاهر اسما الهی نیز می‌دانند و معتقدند که «اعیان ثابته، حاصل تجلی و ظهور حق تعالی و اسمای او در حضرت علمی خویش است» (رحیمیان، ۱۳۷۶: ۶۶). حاصل سخن آنکه، اصطلاح «اعیان ثابته» ناظر بر حقایق اشیا و صور اسما در علم حق است.

اما منظور از «استقرار حقایق اعیان در نشیمن امکان»، آن است که چون اعیان ثابته در علم حق، همان حقایق اشیا و کثرات را به بیان دیگر «ممکن الوجود» می‌خوانند، پس اعیان ثابته در جایگاهی هستند که امکان تحقق و ظهور دارند؛ به عبارت دیگر ممکن الوجودند و از همین روست که به اقتضای طلب وجود، به ظهور می‌رسند و این همان است که از آن به کثرات هم تعبیر می‌شود.

جامی در ادامه تأویل خود به بحث درباره معنای «سموات» در این آیه می‌پردازد و می‌گوید:

اسمان چه، صفات یا اسما	متأثر ز حُکْمشان اشیا...
ذات حق را که جَنّت آیین است	عَرَضُهَا الْأَرْضُ وَالسَّمَا این است
چون عیان شد ز غیبِ قدسِ قِدَم	عرضش این هر دو شد، نه بیش و نه کم
	(جامی، ۱۳۶۱: ۱۳۲)

بنابراین وی «آسمان» را به صفات یا اسما تأویل کرده که حکمشان بر اشیا و کثرات جاری است. همان‌طور که از لحن بیان جامی پیداست و از توضیحات پیشین درباره «مقام ذات» و «اعیان ثابت» نیز محرز گردید، وی تأویل خود را براساس مبحث «تجلی» در عرفان نظری انجام داده است. اندیشه «تجلی» چه در عرفان نظری و چه در عرفان عملی از اهمیت ویژه برخوردار است. در عرفان نظری از طریق این نظریه، چگونگی خلقت و مراحل آن مورد بحث قرار می‌گیرد و در عرفان عملی، سیر سالک و مراحل سلوک به تصویر کشیده می‌شود. آنچه در این میان، مورد نظر جامی بوده و تأویل خود را بر آن استوار ساخته، جنبه نظری مبحث تجلی است که از آن به «تجلی در قوس نزول» یا «تجلی از منظر هستی‌شناسانه» نیز تعبیر می‌شود (رک: دادبه، ۱۳۸۵، ج ۱۴: ۵۹۴-۵۸۷).

از این منظر، وجود مطلق که همان حضرت حق است، با علم به کمالات اسمائی و صفاتی خود، خواست تا خود را در آئینه افعال خویش مشاهده کند و از این رو، با نفس رحمانی، عوالم و کثرات را پدید آورد (ابن عربی، ۱۴۲۳ق، ج ۲: ۱۹۰). براساس اندیشه تجلی در قوس نزول، تجلیات الهی دارای مراتبی است که از آن به «حضرات خمس» تعبیر می‌شود و شامل مراحل: احدیت، واحدیت، جبروت، ملکوت، ناسوت و انسان کامل است. البته مصدر همه تجلیات، ذات مطلق است و هرچه در مراتب به صورت مفصل وجود دارد به صورت مجمل در ذات موجود است (لاهیجی، ۱۳۸۳: ۱۰۰).

آنچه در این ابیات جامی مورد تأکید قرار گرفته، در واقع همان مراتب اولیه تجلی است که مشتمل است بر «مقام ذات»، که مصدر تجلیات است و «عالم اعیان ثابت» که همان مرتبه «واحدیت» است. این مرتبه عبارت است از:

ظهور کلیه اسما و اعیان، به وجودی تفصیلی، به اعتبار تنزل ذات از مقام احدیت به واحدیت و تحقق اصول نقوش و رقوم کلمات وجودی در نتیجه تعیین حق به اسم المتکلم (ابن ترکه، ۱۳۵۵: ۶۷).

در مرتبه «واحدیت» از مراتب تجلی، وجود مطلق در کسوت اسما و صفات تجلی می‌کند. در این مرحله، ذات با هر صفتی از صفات، یکی از اسما را متعین می‌کند. مثلاً تجلی ذات با صفت علم باعث تعیین (تشخص یا پیدایش) اسم «عالم» می‌شود. بنابراین هر اسم، عبارت است از ذات به اعتبار صفتی خاص. از سوی دیگر در مرحله واحدیت اعیان ثابتة نیز به ظهور می‌رسند که همان صور اسما الهی هستند. از جهتی اعیان ثابتة، حقایق اشیا هم هستند؛ یعنی موجودات عینی و خارجی براساس احکام و آثار عین ثابتشان به ظهور رسیده‌اند. بنابراین، از آنجاکه اعیان ثابتة خود صور اسما و صفات هستند، همه موجودات متأثر از احکام اسما و صفاتی خواهند بود که با عین ثابت آن‌ها در ارتباط است (رک: کاشانی، ۱۳۸۳: ۲۴-۲۰؛ یثربی، ۱۳۸۰: ۳۲۹-۳۱۸).

این تأویل جامی نیز در میان تفاسیر عرفانی بدیع و کم نظیر است. تستری، قشیری، بقلی و میبیدی هیچ‌کدام تأویل و تفسیری از «جَنَّة»، «ارض» و «سما» ارائه نداده‌اند (تستری، ۱۴۲۳ق: ۵۰؛ قشیری، بی تا، ج ۱: ۲۷۷؛ بقلی، ۱۴۲۹ق، ج ۱: ۱۹۵ میبیدی، ۱۳۷۱: ص ۲۷۵). در تفسیر ابن عربی نیز، جَنَّت به «عالم ملک» تفسیر شده که در آن حق تعالی به تجلی افعالی متجلی شده و بحثی از معنای تأویلی «ارض» و «سما» به میان نیاورده است (ابن عربی، ۱۴۲۲ق، ج ۱: ۱۲۲).

تأویل «نجم» به انوار منعکسه از حقیقت محمدی

«وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ» (نحل: ۱۶)؛ و نشانه‌ها نهاد، و به ستارگان راه می‌یابند.

جامی در تأویل این آیه، «نجم» را به «انوار و آثار ساطع شده از کأس (جام) محبت ذاتیه» تأویل کرده و در ادامه توضیح داده که این جام محبت ذاتی، همان «حقیقت محمدی یا روح احمدی» است. به عقیده جامی اگر کسی به نور حقیقت محمدی راه یابد گویی که ستاره‌ای در ظلمت حجاب‌ها به دست آورده است که از طریق آن از گمراهی مصون خواهد بود. چنان‌که می‌گوید:

اگر خضاب کرده شود به انعکاس انوار و اقتباس اثار کاس محبت ذاتیه - که حقیقت محمدی و روح احمدی است ... دست ارادت مقبلی و کف کفایت صاحبلی - که به همین اجتهاد و قوت استعداد به معرض مساس آن کاس درآمده باشد - هر آینه گمراه نشود در ظلمات احتجاج به حُجُبِ ظلمانی طبیعی، و حال آنکه در دست وی از آن انوار منعکسه و آثار مقتبسه نجمی باشد از افق کرامت طالع و لمعه و بِاللَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ، از آن لامع (جامی، ۱۳۷۹: ۳۸۵).

اصطلاح «حقیقت محمدی» که جامی انوار آن را به نجوم هدایت تأویل کرده، یکی از اصطلاحات مهم در مبحث «تجلی» در عرفان نظری است. از دیدگاه عارفان، نخستین تنزل حق به صورت امکانی و وجود خلقی «روح محمدی» است که در اصطلاح فلاسفه و حکما از آن به «عقل اول» نیز تعبیر می‌شود. این اصطلاح برگرفته از دو روایت نبوی است؛ یکی آنکه حضرت ختمی مرتبت فرمودند: «أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي» و روایت دیگر که «أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْل» (آشتیانی، ۱۳۴۴: ۴۳۱). از «روح محمدی» یا «حقیقت محمدیه» به انسان کامل هم تعبیر می‌شود. انسان کامل، مظهر اسم جامع «الله» است که کامل‌ترین اسمای صفاتی در میان سایر مرایای صفاتی به شمار می‌رود (امام خمینی، ۱۳۸۴: ۵۱).

روح محمدی یا انسان کامل، واسطه فیض به موجودات دیگر است و «هر پدیده‌ای در عالم وجود، مظهري از مظاهر و صورتی از صورت‌های این حقیقت کلی است. همچنان که این حقیقت کلی، مظهر حق تعالی است» (یثربی، ۱۳۸۰: ۳۳۲). به عبارت دیگر، حقیقت محمدیه یا انسان کامل، آئینه تمام‌نمای حق تعالی است و به این جهت به او مرآت حق نیز گفته می‌شود و گاه با عناوینی چون «امام»، «قطب»، «خلیفه» و «صاحب زمان» از او یاد می‌کنند (نسفی، ۱۳۶۲: ۴). چنانچه پیداست، جامی این تأویل خود را نیز بر اصطلاحات تجلی استوار ساخته و از این طریق اهمیت این اندیشه را از دیدگاه خود نشان داده است.

تستری و ابن عربی، تفسیری از این آیه ارائه نکرده‌اند (تستری، ۱۴۲۳ق: ۹۰؛ ابن عربی، ۱۴۲۲ق، ج ۱: ۳۵۷). میبیدی، «نجم» را تأویل نکرده و منظور از آن را همین کواکب آسمانی دانسته است. تنها در اینکه کدام ستاره مورد نظر است بحث کرده و معتقد است که احتمالاً منظور ستارگان خوشه پروین (ثریا) یا صورت فلکی بنات النعش باشد (میبیدی، ۱۳۷۱، ج ۵: ۳۶۷). قشیری نجوم را به دو

دسته تقسیم کرده و معتقد است که نجوم آسمان همان کواکب و نجوم زمین اولیای الهی هستند (قشیری، بی تا، ج: ۲: ۲۹۰). روزبهان بقلی نیز با آوردن حدیثی از رسول اکرم^۴، منظور از نجوم را اصحاب آن حضرت دانسته است (بقلی، ۱۴۲۹ق، ج: ۲: ۳۱۳).

تأویل نقطه «ن» به «زمین» و حلقه آن به «آسمان»

«ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ» (قلم: ۱)؛ نون، سوگند به قلم و آنچه می نویسند.

جامی گاه به تأویل حروف مقطعه قرآن پرداخته است. نمونه این تأویلات را در آیه اول سوره قلم می یابیم. وی در مثنوی سبحة الابرار به تأویل و تفسیر و بیان رموز حرف «ن» در این آیه پرداخته و معتقد است که منظور از حلقه «ن» آسمان یا چرخ برین و منظور از نقطه آن، زمین است و علت آنکه حرف «ن» یا قلم آورده شده این است که در آفرینش، از طریق قلم، نقش آسمان و زمین به صورت نونی بر صفحه «لوح» نقش بسته است، به بیان جامی:

ز آنچه در کار گاه بوقلمون	از شکاف قلم آورد برون
طرفه نونی است نگون چرخ برین	نقطه حلقه آن گوی زمین
هر که پی برده به این خوش رقم است	عارف نکته «نون و القلم» است

(جامی، ۱۳۶۱: ۴۴۸)

به نظر می رسد، توجهی که جامی در این آیه به حرف «ن» نشان داده، متأثر از گرایش او به آثار و افکار ابن عربی باشد؛ چون جامی از جهتی شارح آثار ابن عربی به شمار می رود؛ چنان که شرحی بر فصوص الحکم او نیز نوشته است. اهمیت مبحث حروف نزد ابن عربی تاحدی است که وی باب های دوم تا هفتم فتوحات مکیه را به این موضوع اختصاص داده و آثار و تألیفات متعدد دیگری نیز در این خصوص دارد (رک: شبلی، ۱۴۰۲ق، ج: ۲: ۱۷۱).

در تفاسیر عرفانی، مشابه دیدگاه جامی دیده نمی شود. تستری «ن» را بخشی از یک اسم الهی می داند؛ به این صورت که اگر با حروف مقطعه آغاز دو سوره دیگر یعنی؛ «الر» و «حم» جمع شود به صورت اسم «الرحمن» در خواهد آمد (تستری، ۱۴۲۳ق: ۱۷۶). روزبهان بقلی آن را به ذات تأویل کرده و می گوید: «الثَّوْنُ هُوَ الذَّاتُ» (بقلی، ۱۴۲۹ق، ج: ۳: ۴۴۳). قشیری و میبیدی هم منظور از این «ن» را «ماهی» دانسته اند که به عقیده قدما زمین بر پشت آن قرار گرفته است (قشیری، بی تا، ج: ۳:

۶۱۷؛ میبدی، ۱۳۷۱، ج: ۱، ۱۸۹). در تفسیر ابن عربی نیز به «نفس کلی» تفسیر شده است (ابن عربی، ۱۴۲۲ق، ج: ۲، ۳۶۱).

در آثار جامی تأویلات بدیع دیگری نیز هست که در این نوشتار امکان پرداختن به تمام آن‌ها نیست. به عنوان نمونه، عناوین اجمالی چند تأویل دیگر در آثار وی ذکر می‌شود.

– تأویل «علم لدنی» به «آب حیات»، در آیه: «فَوَجَدَا عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا ءَاتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِنَا وَ عَلَّمْنَاهُ مِمَّا لَدُنَّا عَلِيمًا»، (کهف: ۶۵)؛ (در رساله لوامع: ۳۸۱).

– تأویل «متابعت» به مانند شدن به حضرت رسول (ص) در آیه: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ»، (آل عمران: ۳۱)؛ (مثنوی سلسله الذهب: ۱۵۳).

– تأویل «صبغة الله» به بی‌رنگی، در آیه: «صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ»، (بقره: ۱۳۸)؛ (رساله لوامع: ۴۵۴).

– تأویل «موت» به جهل و «حیاء» به علم، در آیه: «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ...»، (انعام: ۱۲۲)؛ (رساله لوامع: ۳۸۱).

– تأویل «تطهیر» به «غفران» در آیه: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»، (احزاب: ۳۳)؛ (مثنوی سلسله الذهب: ۱۴۸).

– تأویل «نعمت» به «ارشاد و فضل و کمال مرشد کامل»، در آیه: «أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ»، (ضحی: ۱۱)؛ (رساله لوامع: ۳۹۴).

– تأویل «خیر» به تجلی صفات جمال و «فِتْنَه» به تجلی صفات جلال، در آیه: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَيَّ وَجْهَهُ»، (حج: ۱۱)؛ (رساله لوامع: ۳۵۱ – ۳۵۲).

– تأویل «حُسران» به «گذشتن از هر دو جهان برای حق»، در آیه: «... حَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْحُسْرَانُ الْمُبِينُ»، (حج: ۱۱)؛ (سلسله الذهب: ۱۲۵).

ب. تأویل احادیث

تأویلات جامی از احادیث نبوی نیز، همانند تأویلات قرآنی او قابل توجه و ارزشمند است. برای نمونه چند مورد از تأویلات وی از احادیث نبوی بررسی شده و سپس به مقایسه آن‌ها با برخی متون عرفانی، که حدیث مذکور در آنها استفاده شده پرداخته می‌شود.

تأویل «أصابع» به اسما و صفات الهی

جامی در تأویل حدیث «قَلْبُ الْمُؤْمِنِ بَيْنَ إِصْبَعَيْنِ مِنَ أَصَابِعِ الرَّحْمَنِ»^۵ منظور از «أصابع» را اسمای الهی و اوصاف ربوی دانسته است. وی در رساله لوامع، ابتدا به شرح مست‌کنندگی و دلپذیری «عشق الهی» پرداخته و آن را شرابی دانسته که اسما و صفات الهی مسئول به گردش در آوردن جام آن و سیراب کردن تشنگان عشق الهی هستند. به عبارت دیگر، اسما و صفات الهی ساقیان شراب عشق حق‌اند و همان «أصابع» الهی‌اند که قلب مؤمن را دربرگرفته‌اند و از شراب عشق سیراب می‌کنند. جامی تأویل خود را این‌گونه بیان کرده است:

متصدی ادارت (گرداندن) این کاس [جام شراب عشق الهی] جز اسما الوهیت و اوصاف ربوبیت که در حدیث صحیح قَلْبُ الْمُؤْمِنِ بَيْنَ إِصْبَعَيْنِ مِنَ أَصَابِعِ الرَّحْمَنِ از آن به أَصَابِعِ تعبیر رفته، نتواند بود» (جامی، ۱۳۷۹: ۳۶۸).

چنان‌که پیداست، به عقیده جامی، آنچه در این حدیث از آن به «أصابع» تعبیر شده، همان اسما و صفات الهی هستند که جام عشق حق به وسیله آنان به گردش درمی‌آید.

از دیدگاه عرفان نظری، منشأ پیدایش کثرات اسمایی، عشق حق تعالی به کمالات صفاتی و ذاتی خویش است، که از آن به «مقام واحدیت» یا «مقام خلق» هم تعبیر می‌کنند (آشتیانی، ۱۳۴۴: ۱۱۰-۱۰۸). از اینجا مشخص می‌شود که چرا جامی اسما و صفات الهی را گرداندگان جام عشق حق دانسته است. به عقیده عارفان، موجودات عالم، مظاهر اسما و صفات حق هستند و هر کدام از آن‌ها تحت تربیت یکی از اسمای الهی است (سبزواری، ۱۳۷۲: ۲۸۷). بنابراین، فیض حق از طریق آن اسم، شامل حال آن موجود می‌شود و اسم مذکور «مری» آن موجود محسوب می‌شود. به عبارت دیگر، جام عشق الهی که سبب پیدایش کثرات شده از طریق اسما و صفات به

موجودات و کثرات می‌رسد و این همان بیان جامی است که در آن «أصابع» الهی را به اسما و صفات تأویل کرده و مسئول ادارات جام شراب عشق حق معرفی کرده است.^۶

عین القضاة همدانی در تمهیدات خود سه بار از این حدیث استفاده کرده (صفحات ۹۳، ۱۴۶، ۲۵۹)، اما تنها یک بار به تأویل «إصبعین» پرداخته است. به اعتقاد وی منظور از «این إصبعین در عالم دیگر سما و ارض باشد» (عین القضاة، ۱۳۷۰: ۲۵۹). شمس تبریزی در مقالات خود برای بیان اهمیت مقام دل به آن استاد جسته، اما تأویلی ارائه نکرده است (شمس تبریزی، ۱۳۸۵: ۷۳۸). مولوی منظور از «اصبعین» را انوار الهی دانسته، چنان که می‌گوید:

نور غالب ایمن از نقص و غَسَق
در میان اصْبَعینِ نورِ حق
(مثنوی، ۱۵: ب ۷۵۹)

لاهیجی نیز در شرح گلشن راز، منظور از «إصبعین» را صفات جمال و جلال حق ذکر می‌کند و می‌گوید: «دو إصبع، جلال و جمال است» (لاهیجی، ۱۳۸۳: ۱۷۰).

تأویل «نفعه» به تجلی ذاتی

جامی در لوامع به تأویل جالب دیگری پرداخته که مربوط به یک حدیث نبوی مشهور است که در آن حضرت رسول مردم را تشویق به بهره‌گیری از نفحات الهی کرده‌اند و فرموده‌اند: «إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ أَلَّا فَتَعْرَضُوا لَهَا»^۷ جامی «نفحات» را در این حدیث نبوی به «تجلیات ذاتی» حضرت حق تأویل کرده و می‌گوید: «سعادت جاودانی و کرامت دو جهانی در آن تواند بود که حضرت حق سبحانه به حکم انَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ بِرِصَابِ دَوْلَتِي... به تجلیات ذاتی اختصاصی تجلی کند و او را بالکلیه از او بستاند و چاشنی محبت ذاتی خودش بچشانند» (جامی، ۱۳۷۹: ۳۷۸).

اصطلاح «تجلی ذاتی» هم در عرفان نظری و هم در عرفان عملی از مباحث مهم و کلیدی به‌شمار می‌رود. در عرفان نظری، منظور از تجلی ذاتی «تجلی ذات برای خود، بدون اعتبار صفتی از صفات» است (جرجانی، ۱۳۷۷: ۳۵). از این تجلی به «فیض اقدس» هم تعبیر می‌شود. چون «اقدس و منزله از تباین فیض و مستفیض می‌باشد» (رحیمیان، ۱۳۷۶: ۲۲۹). و در این مرحله است که

حق تعالی به صورت استعدادت و قابلیات تجلی فرموده و خود را در مرتبه علم به رنگ همه اعیان بنمود (جامی، ۱۳۷۰: ۱۱۸).

از منظر دیگر تجلی ذاتی در عرفان عملی و در قوس صعود مطرح می‌شود. این نوع تجلی را تابش نور الهی بر دل‌های مقبلان (سراج طوسی، ۱۳۸۲: ۳۹) و کشف انوار غیبی بر دل دانسته‌اند (ابن عربی، ۱۲۹۳ق، ج ۲: ۳۵۸). در این جایگاه، تجلی ذاتی همان فنای محض است که «اضمحلال و تلاشی غیرحق است در حق؛ و محو موجودات و کثرات و تعینات در تجلی نورالانوار» (لاهیجی، ۱۳۸۳: ۲۸۹).

جامی قسمت دیگر حدیث، یعنی نحوه قرار گرفتن در مسیر این نفحات الهی را به داشتن استعداد اصلی و صفات روحانیت تأویل کرده است. وی معتقد است که تنها کسانی می‌توانند از این نفحات الهی برخوردار شوند که از طریق دوام توجه و اظهار نیاز به درگاه حق، استعداد این مسئله را کسب کرده باشند. بنابراین، از دیدگاه جامی، این تجلیات ذاتی مختص صاحب دولتی خواهد بود که «به استعداد اصلی و صفات روحانیت و دوام توجه و افتقار، به موجب آلا فَتَعَرَّضُوا لَهَا، معترض (در معرض) نفحات الطاف ربانی شده باشد» (جامی، ۱۳۷۹: ۳۷۸). منظور از «استعداد اصلی» در این سخن جامی، استعداد و قابلیت نهفته در «عین ثابت» هر شخص است که پیش‌تر در قسمت مربوط به تأویل آیات، به تفصیل درباره آن بحث شد.

در تمهیدات عین القضاة و شروح گلشن راز، تأویلی از این حدیث عرضه نشده است. شمس تبریزی، بر این باور است که این نسیم‌های رحمانی، نفس اولیای حق و بندگان مقرب حضرت احدیت هستند که گاهی بر بندگان جاری می‌شوند: «... إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامٍ دَهْرَكُمْ نَفْحَاتٍ آلا فَتَعَرَّضُوا لَهَا، ...» این نفحات نفس بنده‌ای باشد از بندگان مقرب (شمس تبریزی، ۱۳۸۵، ج ۲: ۱۵۲). مولوی نیز همچون شمس معتقد است که منظور از نسیم‌های رحمت پروردگار، همان انفاس

پاک اولیای الهی هستند. او این موضوع را در دو جا از مثنوی معنوی بیان کرده است:

گفت پیغمبر که نفحات‌های حق اندر این ایام، می‌آرد سبِق

گوش و هُش دارید این اوقات را در ربایید اینچنین نفحات را...

(مثنوی، د: ۱؛ ب: ۱۹۵۱)

و در جای دیگر با صراحت بیشتری، نفحات روزگار و نسیم‌های بهاری را به انفاس اولیای الهی و مردان حق تأویل کرده است:

پس به تأویل، این بود کانفاس پاک چون بهار است و حیاتِ برگ و تاک
از حدیث اولیا نرم و درشت تن مپوشان زانکه دینت راست پشت...
(مثنوی، د: ۱: ایات ۲۰۵۴-۲۰۵۵)

مولوی در یکی از مکتوبات خویش نیز به شرح معنای حقیقی «نَفَحَات» پرداخته و آن را این‌گونه تفسیر کرده است:

نزد محققان، این نفحات، انفاس برادران دینی است که سَبَقِ یافته‌اند بر برادران
دیگر، انفاس ایشان و نظرهای ایشان و آمیزگاری با ایشان، نفحات و مواهب و
عطا یا و خلعت حق است، غنیمت داشتنی است و غیر آن را سهل داشتن، عین
آن را غنیمت داشتن است» (مولوی، ۱۳۷۱: ۲۸).

تأویل «نفس الرحمن» به رایحهٔ ارادت ازلی از ذات احدیت

جامی در لوامع به تأویل حدیث نبوی «إِنِّي لِأَجِدُ نَفْسَ الرَّحْمَنِ مِنْ قِبَلِ الْيَمَنِ»^۸ پرداخته و معتقد است که «نَفْسُ الرَّحْمَنِ» همان «نسیم ارادت ازلی و محبت لم یزلی» است که همواره از ذات احدیت در حال وزیدن است. اما تنها کسی قادر به درک آن خواهد بود، که در این عالم کثرت، مشام ذوق و ادراکش، دچار اختلال نشده باشد. به عبارت ساده‌تر قوهٔ بویایی باطنی‌اش را از دست نداده باشد تا بتواند از آن نسیم‌های الهی که همان «نفس الرحمن» هستند برخوردار شود. به همین دلیل، وی به تأویل این حدیث نبوی پرداخته، چنین می‌گوید: «اگر از مشرق ذات احدیت که مطلع اقمار و شمس ارواح و نفوس است - روایح ارادت ازلی و فوایح محبت لم یزلی وزیدن گیرد و در مغرب ابدان عنصری افراد و اشخاص بشری - که محل استتار انوار آن شمس و اقمار است - مزکومی [کسی که قادر به درک بو نباشد] بود، محروم - که به واسطهٔ استیلای برودت هوای نفس و کثافت بخار طبیعت، مشام ذوق و ادراکش اختلال پذیرفته باشد - هر آینه سرعت سریان آن روایح و شدت نفوذ آن فوایح، مشام ذوق و ادراکش را گشاده گرداند و به استشمام نفحات «إِنِّي لِأَجِدُ نَفْسَ الرَّحْمَنِ مِنْ قِبَلِ الْيَمَنِ» برساند (جامی، ۱۳۷۹: ۳۸۵).

بنابراین، طبق نظر جامی، اگر کسی مشام ادراکش گشاده شود، نسیم رحمان را از جانب یمن خواهد شنید و با توجه به آنکه روایح ارادت ازلی از مشرق ذات احدیت نشئت گرفته‌اند، می‌توان دانست که جامی در این حدیث «یمن» را به مقام «ذات احدیت» تأویل کرده که محل دمیدن نفس رحمان یا همان «روایح ارادت ازلی و فوایح محبت لم یزلی» است.

اصطلاح «نفس رحمان» نیز از مباحث مهم در اندیشه تجلی به‌شمار می‌رود. از دیدگاه محققان عرفان نظری، نفس رحمان عبارت است از «نخستین تجلی خدای سبحان بر خویشتن، و نخستین اظهارش در وجود خویش که به منزله هیولای کلی است» (یثربی، ۱۳۸۰: ۳۱۴). و اما ذات احدیت که منشأ این نفس رحمانی است، مرتبه‌ای است که در آن همه کثرات و اعتبارات ساقط و مستهلک است (قونوی، ۱۳۸۹: ۱۳۰؛ فرغانی، ۱۲۹۳ق، ج ۱: ۴۵).

عین القضاة در تمهیدات دو بار از این حدیث استفاده کرده، اما تنها یک بار به تأویل آن پرداخته است. وی، «یمن» را به «جنت» تأویل کرده و منظور از اهل یمن را اولیای مستور الهی دانسته است (عین‌القضاة، ۱۳۷۵: ۳۲۶). در مقالات شمس تبریزی، سخنی از این حدیث به میان نیامده است، اما مولوی در مثنوی از این حدیث، احاطه انبیا بر باطن افراد را استنباط کرده و به تأویل آن پرداخته است (مولوی، ۱۳۶۳، ۳، ب ۱۶۱-۱۶۲).

سبزواری، در شرح خود بر گلشن راز، این حدیث را مستندی برای حدیث دیگری از حضرت رسول (ص) قرار داده که در آن حدیث، پیامبر (ص) سه چیز را از این دنیا اختیار کرده و یکی از آن‌ها بوی خوش است. سبزواری این بوی خوش را همان نفس رحمانی دانسته که پیامبر (ص) آن را از جانب یمن استشمام کرده است (سبزواری، ۱۳۸۶: ۳۶۵).

تأویل «کَمَا هِيَ» به «وجود اعتباری»

یکی دیگر از احادیث نبوی که جامی در لویح به تأویل آن پرداخته، حدیثی است که در آن حضرت رسول (ص) از خداوند خواسته تا هرچیز را هرآن‌گونه که در حقیقت هست به او نشان دهد و فرموده‌اند: «اللَّهُمَّ ارْنَا الْأَشْيَاءَ كَمَا هِيَ».^۹ جامی معتقد است که منظور از «کَمَا هِيَ» و چگونگی اشیا، درحقیقت، پی بردن به نیستی و اعتباری بودن وجود آن چیز است، چنان که در

ادامه سخن خود برای معرفی این اشیا عباراتی چون «نیستی»، «صُورِ خیالی» و «نقوش وهمی» را به کار می‌برد و چنین می‌گوید:

أَرْنَا حَقَائِقَ الْأَشْيَاءِ كَمَا هِيَ [یعنی] غشاوة غفلت از بصر بصیرت ما بگشای و
هرچیز را چنان که هست به ما بنمای. نیستی را بر ما در صورت هستی جلوه مده.
از نیستی بر جمال هستی پرده منه. این صور خیالی را آیینۀ تجلیات جمال خود
گردان، نه علت حجاب و دوری، و این نقوش وهمی را سرمایه دانایی و بینایی
ما گردان، نه آلت جهل و کوری و محرومی و مهجوری ما (جامی، ۱۳۷۹: ۴۴۶).

همان‌طور که پیش از این نیز گفته شد، از دیدگاه عارفان، موجودات و عوالم اموری اعتباری هستند که وجود آن‌ها در برابر وجود حق، خیالی بیش نیست و از این رو جامی نیز از آن‌ها به «صور خیالی» تعبیر کرده است.

درحقیقت هستی عالم خیالی بیش نیست وین خیالی چند ما را در گمان انداخته
(عراقی، ۱۳۶۳: ۹۳)

صدرالمتألهین نیز در کتاب *اسفار اربعه* به اعتباری بودن کثرات تأکید کرده و می‌گوید: «إنَّ
الوجوداتِ وَ أَنَّ تَكَثَّرَتْ وَ تَمَازَيْتِ إِلَّا أَنَّهُا مِنْ مَرَاتِبِ تَعْيُنَاتِ الْحَقِّ وَ ظُهُورَاتِ نُورِهِ وَ شَتُونَاتِ
ذَاتِهِ. لَا أَنَّهُا أُمُورٌ مُسْتَقِلَّةٌ وَ ذَوَاتٌ مُنْفَصِلَةٌ» (۱۰) (ملاصدرا، ۱۳۶۰ق، ج ۱: ۷۱).

از طرف دیگر، جامی این امور اعتباری را به «نقوش وهمی» تشبیه کرده است. عراقی نیز در
لمعات گوید:

هر نقش که بر تخته هستی پیداست آن صورت آن کس است کان نقش آراست
(عراقی، ۱۳۶۳: ۵۷)

عین‌القضات همدانی، منظور از نشان دادن حقایق اشیا در این روایت را شناختن آن اولیای
والامرته‌ای دانسته است که عالم به واسطه وجود آن‌ها بر پا شده است و در ظاهر همانند دیگران
هستند، اما لبّ دین و حقیقت یقین‌اند و شناخت آن‌ها برای همه افراد امکان‌پذیر نیست
(عین‌القضات، ۱۳۷۰: ۴۴-۴۳). شمس تبریزی، «ارنا الاشیا» را به مقام شکرگزاری واقعی تأویل کرده
است (شمس تبریزی، ۱۳۸۵، ج ۱: ۲۳۳). اما مولانا تأویل خاصی از این روایت عرضه نکرده و فقط به
صورت دعایی در مثنوی از آن استفاده کرده است (مثنوی، د ۲، ۴۶۷).

شیخ محمود و شارحان گلشن راز تأویلی مشابه جامی از این روایت عرضه کرده‌اند. چنان‌که شیخ محمود می‌گوید:

چو برخیزد حجاب از چشم احوال زمین و آسمان گردد مبدل

(شبه‌تبری، ۱۳۸۴، ب ۱۷۴)

صائن‌الدین علی‌ترکه اصفهانی در شرح این بیت گفته است: «احول آن کسی است که راه به وحدت نبرده باشد و اثبات دو وجود کند و پیشوای او وهم و خیال است. او چون از مرتبه دانش وهمیه و خیالیه و تقلیدیه بگذرد و دانا شود به نفس ناطقه که راست‌بین و راست‌دان است، همه اشیا را آن‌طور که هست بداند و لذا حضرت رسول (ص) با همه کمال از حضرت حق - جل و علا - دائم این مرتبه را خواستی و گفتی *اللَّهُمَّ ارْنَا الْأَشْيَاءَ كَمَا هِيَ عَلَيْهِ أَرْنِي*. بنابراین هر گاه سالک به نفس ناطقه دانا و بینا شود، حکم ادراکات خیالیه و وهمیه و تقلیدیه فاسده از او برطرف شود» (ابن‌ترکه، ۱۳۷۵: ۹۰). مشابه این مفهوم را لاهیجی و شاه داعی نیز در شروح خود از گلشن راز بیان کرده‌اند (لاهیجی، ۱۳۸۳: ۱۶۱؛ شاه داعی، ۱۳۶۲: ۶۴).

بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که بیشتر تأویلات جامی از احادیث نبوی نیز همچون تفاسیر عرفانی او از آیات قرآن، کم‌نظیرند و تنها در یک مورد مشابهتی میان دیدگاه او با شارحان گلشن راز دیده می‌شود.

نتیجه:

دریافت معای باطنی و حقیقی آیات قرآن و احادیث نبوی، مسئله‌ای است که همواره اندیشمندان مسلمان در طول تاریخ تمدن اسلامی به آن اهمیتی ویژه داده‌اند. این موضوع به صورت بارزتر در تفاسیر عرفانی نمود یافته است. تفاسیری که گاه به شکل کتابی مستقل و گاه به صورت پراکنده در آثار مختلف عارفان دیده می‌شوند. یکی از شاعران عارفی که به این گونه تأویل و تفسیرها در آثار مختلف خود پرداخته، عبدالرحمن جامی، عارف و شاعر نامدار قرن نهم هجری، است. تأویلات جامی از آیات قرآنی و احادیث نبوی در نوع خود، قابل توجه و کم‌نظیر است؛ به طوری که کمتر نمونه‌ای مشابه تأویلات او را در تفاسیر معتبر عرفانی پیش از او می‌توان یافت. ویژگی بارز این تأویلات، وجود اصطلاحات خاص مبحث «تجلی» در آن است. این مبحث،

یکی از مباحث مهم در عرفان نظری است که از طریق آن، چگونگی خلقت و مراحل آن بررسی می‌شود. از جمله مباحث مطرح شده در این مبحث، می‌توان به حقیقت محمدیه، ذات احدیت و تجلیات ذاتی اشاره کرد و بر اساس همین دیدگاه‌هاست که جامی تأویلاتی همچون تأویل «جَنَّت» به «ذات»؛ «ارض» به «حقایق اعیان»؛ «سموات» به «صفات یا اسما»؛ تأویل «نجم» به «انوار منعکسه از حقیقت محمدی» و جز آن‌ها را عرضه کرده است.

از جمله دیگر ابتکارات جامی در تأویل، توجه ویژه او به حروف است، به طوری که در توضیح «بسم‌الله» به تأویل حروف آن پرداخته و معنای باطنی «الف» را «سَرّ وحدت» و «باء» بسم الله را «ظهور کثرت» دانسته است. همچنین مورد دیگر در تأویل حروف مقطعه قرآن دیده می‌شود و نمونه آن، تأویل حرف «ن» در آیه اول سوره قلم به «آسمان و زمین» است.

جامی در تأویل احادیث نبوی نیز دقت نظر نشان داده است. ردّ پای عرفان نظری در این گونه تأویلات وی نیز دیده می‌شود؛ چنان که «نفحه» را به «تجلی ذاتی» و «اصابع» را به «اسما و صفات» تأویل کرده و منظور از «نَفَس الرَّحْمَنِ» را «رایحه ارادت ازلی از ذات احدیت» دانسته است. دریافت این گونه معانی باطنی از احادیث نبوی کم‌سابقه است به طوری که به ندرت می‌توان در منابع عرفانی معتبر پیش از جامی چون: تمهیدات عین‌القضات، مقالات شمس تبریزی، مثنوی مولوی و گلشن راز شبستری، مشابه آن‌ها را مشاهده کرد.

ژرف‌نگری جامی همراه با تسلط او بر مباحث عمیق عرفان نظری، سبب شده تأویلات او در بردارنده معانی شگفتی از آیات قرآن و احادیث نبوی باشد که پیش از آن از دید اندیشمندان این حوزه پنهان بوده است. شاید بتوان گفت که جامی با این تأویلات، بطنی دیگر از بطون بی‌نهایت برخی آیات قرآن و احادیث نبوی را نمایانده است که بدون تعمق و دقت نظر او به آسانی قابل درک و دریافت نبود.

پی‌نوشت‌ها:

۱. عنوان کامل تفاسیر عرفانی ذکر شده، بدین صورت است: *تفسیر تستری* (قرن سوم)، *لطائف الاشارات قشیری* (قرن پنجم)، *عرائس البیان فی حقائق القرآن* روزبهان بقلی (قرن ششم)، *کشف الاسرار و عده الابرار میبیدی* (قرن ششم) و *تفسیر ابن عربی* (قرن هفتم).
۲. آثار مورد استفاده از عارفان مذکور بدین شرح است: *تمهیدات عین القضاة همدانی* (قرن ششم)، *مقالات شمس تبریزی* (قرن هفتم)، *مثنوی معنوی* (قرن هفتم)، *گلشن راز* شبستری (قرن هشتم) و برخی شروح آن شامل: *شرح صائین‌الدین علی ترکه اصفهانی*، *شرح حاج ملا محمدابراهیم سبزواری*، *نسائم گلشن شاه داعی الی الله شیرازی و مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز* لاهیجی.
۳. *باء در بسم الله حرف تضمین است. یعنی به وسیله خداوند حادثات ظاهر می‌شوند و به وسیله او مخلوقات وجود می‌یابند.*
۴. حدیث نبوی: *أَصْحَابِي كَالنَّجُومِ بِأَيْهِمْ أُقْتَدِيْتُمْ أَهْتَدِيْتُمْ* (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲۳: ۱۵۶).
۵. *قلب مؤمن بین دو انگشت از انگشتان حق است* (فروزانفر، ۱۳۸۷: ۳۳).
۶. شاید از این روی باشد که حافظ نیز در پیاله، انعکاس روی محبوب را می‌بیند و می‌گوید:
ما در پیاله عکس رخ یار دیده‌ایم
ای بی خبر ز لذت شرب مدام ما
(حافظ، ۱۳۷۵: ۹۰)
۷. برای پروردگار شما در دوران عمرتان نسیم‌های رحمتی است، به هوش باشید و خود را در معرض آن‌ها در آورید (کلینی، بی‌تا، ج ۳: ۲۱۲).
۸. *همانا من نفس رحمان را از جانب یمن می‌شنوم* (اربلی، ۱۳۸۱ق، ج ۱: ۲۶۲).
۹. *خدایا، اشیا را آن‌گونه که هست به من نشان ده* (فروزانفر، ۱۳۸۷: ۱۶۷).
۱۰. *بدان که موجودات با وجود تکثر و تمایز آن‌ها در حقیقت تعینات حق تعالی و ظهورات نور او و شئون ذاتش هستند؛ نه اینکه اموری مستقل و دارای وجود حقیقی باشند.*

کتاب‌نامه:

- قرآن مجید
- آشتیانی، جلال‌الدین. (۱۳۴۴)، *شرح مقدمه قیصری در تصوف اسلامی*، مشهد: دانشگاه مشهد.
- ابن اثیر، مبارک‌بن محمد جری. (بی‌تا)، *النهایه فی غریب الحدیث و الاثر*، تحقیق: طاهر احمد زاوی و محمود محمد الطناحی، چاپ چهارم، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.

- ابن ترکه، صائن‌الدین. (۱۳۵۵)، تمهید القواعد، با حواشی اقا محمدرضا قمشه‌ای و میرزا محمود قمی، تهران: انجمن حکمت و فلسفه ایران.
- _____ . (۱۳۷۵)، شرح گلشن راز، تصحیح و تعلیق کاظم دزفولیان، تهران: آفرینش.
- ابن عربی، محیی‌الدین محمد. (۱۴۲۲ق)، تفسیر ابن عربی، تحقیق: سمیر مصطفی رباب، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- _____ . (۱۴۲۳ق)، الفتوحات المکیه، بیروت: دارالفکر.
- ابوزید، نصر حامد. (۱۳۸۰)، معنای متن (پژوهشی در علوم قرآن)، ترجمه مرتضی کریمی‌نیا، تهران: طرح نو.
- احمدی، بابک. (۱۳۸۶)، ساختار تأویل متن، چاپ نهم، تهران: نشر مرکز.
- اربلی، علی بن عیسی بهاء‌الدین. (۱۳۸۱ق)، کشف الغمّة فی معرفة الأئمة، تبریز: بنی‌هاشمی.
- افصح‌زاده، اعلا خان. (۱۳۷۷)، نقد و بررسی آثار و شرح احوال جامی، تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب.
- امامی، علی اشرف. (۱۳۸۵)، «تأویل از نظر عرفانی»، مندرج در: دایرة المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم بجنوردی، تهران: مرکز دایرة المعارف.
- بحرانی، سید هاشم. (بی‌تا)، البرهان فی تفسیر القرآن، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
- بقلی، روزبهان شیرازی. (۱۴۲۹ق)، عرائس البیان فی حقائق القرآن، تحقیق احمد فرید مزیدی، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- پاکتچی، احمد. (۱۳۸۵)، «تأویل»، مندرج در: دایرة المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم بجنوردی، تهران: مرکز دایرة المعارف.
- پاینده، ابوالقاسم. (۱۳۸۲)، نهج الفصاحه، مجموعه کلمات قصار حضرت رسول (ص)، چاپ چهارم، تهران: دنیای دانش.
- تستری، ابومحمد سهل بن عبدالله. (۱۴۲۳ق)، تفسیر تستری، تحقیق محمد باسل عیون السود، بیروت: منشورات محمد علی بیضون، دارالکتب العلمیة.
- جامی، عبدالرحمن. (بی‌تا)، دیوان کامل جامی، ویراسته هاشم رضی، تهران: پیروز.
- _____ . (۱۳۷۹)، بهارستان و رسائل، مقدمه و تصحیح اعلا خان افصح‌زاده، محمدجان عمرف و ابوبکر ظهورالدین، تهران: میراث مکتوب با همکاری مرکز مطالعات ایرانی.

- _____ . (۱۳۷۰)، نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص، تصحیح ویلیام چیتیک، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- _____ . (۱۳۶۱)، هفت اورنگ، تصحیح و مقدمه مرتضی مدرس گیلانی، چاپ سوم، تهران: سعدی.
- _____ جرجانی، میر سید شریف. (۱۳۷۷)، تعریفات، ترجمه سید عرب و سیما نوربخش، تهران: فرزانه.
- _____ حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد. (۱۳۷۵)، دیوان حافظ، به سعی سایه (امیر هوشنگ ابتهاج)، چاپ چهارم، تهران: نشر کارنامه.
- _____ حسن‌زاده آملی، حسن. (۱۳۹۰)، دروس شرح فصوص الحکم قیصری، چاپ دوم، قم: مؤسسه بوستان کتاب.
- _____ خرمشاهی، بهاء‌الدین. (۱۳۷۵)، «تأویل»، مندرج در: دایرة المعارف تشیع، زیر نظر احمد صدر حاج سید جوادی و دیگران، تهران: علمی و فرهنگی.
- _____ [امام] خمینی، روح الله. (۱۳۸۴)، مصباح الهدایه الی الخلافه و الولا یه، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- _____ خواری، حسین. (۱۳۶۴)، شرح فصوص الحکم محیی‌الدین ابن عربی، به اهتمام نجیب مایل هروی، تهران: مولی.
- _____ دادبه، اصغر. (۱۳۸۵)، «تجلی»، مندرج در: دایرة المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران: مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی.
- _____ ذهبی، محمدحسین. (۱۳۹۶ق)، التفسیر و المفسرون، بیروت: دار الاحیاء التراث العربی.
- _____ رحیمیان، سعید. (۱۳۷۶)، تجلی و ظهور در عرفان نظری، قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- _____ . (۱۳۸۱)، فیض و فاعلیت وجودی از فلوپین تا صدرالمتألهین، قم: بوستان کتاب.
- _____ ساروخانی، باقر. (۱۳۷۰)، درآمدی بر دایرة المعارف علوم اجتماعی، تهران: کیهان.
- _____ سبزواری، حاج ملا محمدابراهیم. (۱۳۸۶)، شرح گلشن راز، مقدمه، تصحیح و تعلیقات، پرویز عباسی داکانی، تهران: نشر علم.
- _____ سبزواری، ملا هادی. (۱۳۷۲)، شرح الاسماء أو شرح دعاء الجوشن الکبیر، تحقیق نجفقلی حبیبی، تهران: دانشگاه تهران.

- سراج طوسی، ابونصر. (۱۳۸۲)، *اللمع فی التصوف*، به کوشش نیکلسون، ترجمه مهدی محبتی، تهران: اساطیر.
- شاه داعی الی الله شیرازی. (۱۳۶۲)، *نسائم گلشن (شرح گلشن راز)*، تصحیح محمد نذیر رانجه‌ا، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- شبستری، شیخ محمود. (۱۳۸۴)، *گلشن راز*، با مقدمه، تصحیح و توضیحات کاظم دزفولیان، چاپ دوم، تهران: طایفه.
- شمس تبریزی، شمس‌الدین محمد. (۱۳۸۵)، *مقالات شمس تبریزی*، تصحیح و تعلیق محمدعلی موحد، چاپ سوم، تهران: خوارزمی.
- شیعی، کامل مصطفی. (۱۴۰۲ق)، *الصلاة بین التصوف و التشیع*، بیروت: دار الاندلس.
- صفار، محمدبن حسن. (۱۳۶۲)، *بصائر الدرجات الکبری فی فضائل آل محمد*، تهران: منشورات الاعلمی.
- عراقی، فخرالدین. (۱۳۶۳)، *کلیات دیوان*، تصحیح و مقدمه سعید نفیسی، تهران: جاویدان.
- عطّار نیشابوری، فریدالدین. (۱۳۸۶)، *اسرارنامه*، با مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن.
- عقیفی، ابوالعلا. (۱۳۸۰)، *شرحی بر فصوص الحکم (شرح و نقد اندیشه ابن عربی)*، ترجمه نصرالله حکمت، تهران: الهام.
- عین‌القضات همدانی. (۱۳۷۰)، *تمهیدات*، به کوشش عقیف عسیران، چاپ سوم، تهران: منوچهری.
- فرغانی، سعیدالدین بن احمد. (۱۲۹۳ق)، *منتهی المدارک فی شرح تائیه ابن فارض*، قاهره: مکتبه الثقافة الدینیة.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان. (۱۳۸۷)، *احادیث و قصص مثنوی*، ترجمه و تنظیم حسین داودی، چاپ چهارم، تهران: امیرکبیر.
- قاسم‌پور، محسن. (۱۳۸۱)، *پژوهشی در جریان‌شناسی تفسیر عرفانی*، تهران: مؤسسه فرهنگی هنری ثمین.
- قشیری، عبدالکریم بن هوازن. (بی‌تا)، *لطائف الاشارات*، تحقیق: ابراهیم بسیونی، چاپ سوم، مصر: الهیئة المصریة العامة للكتاب.
- قونوی، صدرالدین محمد. (۱۳۸۵)، *الفکوک*، ترجمه محمد خواجه‌وی، چاپ دوم، تهران: مولی.

- _____ . (۱۳۸۹)، اعجاز البیان فی تأویل امّ القرآن (تفسیر سوره فاتحه)، ترجمه محمد خواجهوی، چاپ دوم، تهران: مولی.
- _____ کاشانی، عزالدین محمود. (۱۳۶۷)، مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، به تصحیح جلال‌الدین همایی، تهران: مؤسسه نشر هما.
- _____ کاشانی، کمال‌الدین عبدالرزاق. (۱۳۸۳)، شرح فصوص الحکم، تصحیح مجید هادی‌زاده، با اشراف جلال‌الدین آشتیانی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- _____ کرین، هانری. (۱۳۸۳)، ارض ملکوت، ترجمه ضیاء‌الدین دهشیری، چاپ سوم، تهران: طهوری.
- _____ کلینی، محمدبن یعقوب. (بی‌تا)، اصول کافی، ترجمه جواد مصطفوی، تهران: کتاب‌فروشی علمیه اسلامیة.
- _____ لاهیجی، شمس‌الدین محمد. (۱۳۸۳)، مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، به کوشش محمدرضا برزگر خالقی و عفت کرباسی، چاپ پنجم، تهران: زوار.
- _____ مایل هروی، نجیب. (۱۳۷۷)، جامی، تهران: طرح نو.
- _____ مجلسی، محمدباقر. (۱۴۰۳ق)، بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار، چاپ دوم، بیروت: مؤسسه الوفاء.
- _____ مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی. (۱۳۶۳)، مثنوی، تصحیح نیکلسون، به اهتمام نصرالله پورجوادی، تهران: امیرکبیر.
- _____ . (۱۳۷۱)، مکتوبات، تصحیح توفیق سبحانی، تهران: نشر دانشگاهی.
- _____ ملاصدرا، صدرالدین شیرازی، محم بن ابراهیم. (۱۳۶۰ق)، الحکمه المتعالیه فی اسفار العقلیه الاربعه، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- _____ میبیدی، رشیدالدین ابوالفضل. (۱۳۷۱)، کشف الاسرار و عده الابرار، به کوشش علی اصغر همّت، چاپ پنجم، تهران: امیرکبیر.
- _____ نسفی، عزیزالدین. (۱۳۶۲)، انسان کامل، تصحیح و مقدمه ماریژان موله، تهران: کتابخانه طهوری.
- _____ یشربی، یحیی. (۱۳۸۰)، عرفان نظری، قم: بوستان کتاب.